

روایت‌هایی از شهید محمد بابارستمی که مرد همه میدان‌های انقلابی بود

رستم ایران؛ بابای جبهه‌ها

ابوالقاسم علیرزاده



محمد بابارستمی؛ کودک در شت‌اندام و بازیگوش خیلی زود از گرمای آغوش پرمهر مادر محروم شد. اما در باغ بزرگ هشتم، در مشهد و زیر سایه امام‌زراع) بزرگ شد و برای آموزش نظام‌وظیفه، راهی لشکر ۷ پیاده خراسان شد. بعد از اینکه چهار ماه آیین‌نامه انضباطی را و آشنایی با سلاح‌های سازمانی و تجهیزات رزمی را مشق کرد به گردان توپخانه معرفی شد. شد «امر بر» فرماندهان بزرگ لشکر. آن روزها شاید اصلاً نمی‌دانست که روزگار می‌چرخد، روزگار چرخید. لحظه‌ای که قطار انقلاب به ایستگاه ۲۲ بهمن رسید، خیلی‌ها پیاده شدند، اما او مردانه پای حرف‌هایش ماند و شد مسئول عملیات سپاه هشتم ثامن‌الائمه(ع) اما نمی‌دانم چرا قبل از اینکه در مقام فرماندهی، عین فرماندهان خودش امر و نهی کند، بیشتر از بقیه، خودش را به اطاعت از فرمانده یا ولی امر مش ملزم می‌کرد؟ جواب سؤال شاید همین حرف بزرگان بازمانده از «کاروان شهادت» باشد که به اتفاق می‌گویند: «ولی امر او امام(ره) بود و فرمانده‌اش شهید چمران.»



جنه توپر، فکر سلیم، اراده آهنین، عزم استوار، هیبت صنوبری، صلابت نگاه، منطق کلام و در یک کلام، جنم فرماندهی، از او یک رستم واقعی ساخته بود. از روزی که به «کشتی» روی آورد، تمام زندگی شد میدان پهلوانی؛ جایی که خوبی و بدی پنجه در پنجه هم می‌اندازند. جنگید و جنگید تا سرآمد شد؛ هم در میدان زندگی هم در گود زور آزمایی، برایش فرقی نمی‌کرد حریفش چه کسی باشد یا از کجا آمده باشد. آموخته بود که باید همیشه در صحنه باشد. حال چه خیابان‌های پر از خطر، چه کویر ناشناخته طبس. او مرد میدان بود و نمی‌گذاشت خرمن‌های گندم گنبد در کام آتش خاکستر شود، نمی‌گذاشت دشمن در کردستان و جبهه‌های وسیع خوزستان، بی‌حریف بماند. پس کم‌کاری و کوتاهی از آن من و ماست اگر رستم خود را جهانی نکرده‌ایم. کوتاهی و سهل‌انگاری از من و ماست که بارها قلم زده‌ایم اما قطعه‌ای، غزلی یا قصیده‌ای برای رستم زبانه نسروده‌ایم.



حضرت آیت‌ا... خامنه‌ای در باره شهید بابارستمی فرموده‌اند:

شهید رستمی، یک فرد روستایی و به ظاهر عامی، توی جمعی که فرماندهان نشست‌ه بودند، فرماندهان درجه یک نشست‌ه بودند، رئیس جمهوری وقت آن روز هم نشست‌ه بود، صحبت کرد، گزارش میدان جنگ داد، جوری که همه فرماندهان نظامی مهیوت شدند! یعنی استعداد انقلاب برای پرورش افراد تا این حد است. این‌ها را نباید دست‌کم گرفت، این‌ها اهمیت و عظمت و عمق انقلاب را نشان می‌دهند.



نمی‌دانم چرا برایش پیشوند «بابا» را انتخاب کرده‌اند ولی می‌دانم در فرهنگ ما، «بابا» از یک‌سو عنوانی است برای عارفان و حکیمان و از سوی دیگر به کسی اطلاق می‌شود که یک سر و گردن از بقیه بالاتر باشد. قهرمان این قصه این‌گونه بود، یعنی در اخلاق و منش، در تعهد و تقوا، در مقاومت و ایستادگی، در تهور و بی‌باکی، در درایت و تیزهوشی، در مدیریت بحران و مقابله با تهدیدها و در مرام و مردانگی جلوتر از بقیه با سینه‌ای ستبر ایستاده بود تا عمل به تکلیف را مشق کند. شاید همین شاخصه‌ها سبب شده‌او را «بابا» صدایش بزنند. جالب آنکه او ۸ سال از «ابراهیم همت» بزرگ‌تر بوده است و ۲ (سال از «ولی... چراغچی»، ۹ سال از سردار «سیدعلی حسینی» (پدر نیروهای اطلاعاتی خراسان) و ۱۱ سال از محمد فرومندی، قائم‌مقام شهید لشکر ۵ نصر؛ ۱۵ سال هم از سردار شهید محمود کاوه.

با این حساب می‌شود گفت کلمه پر بار و در خشان «بابا» پرازنده مردی است که در اعزام نیرو، سازمان‌دهی، آموزش نظامی، قبول خط دفاعی، تجهیز نیروها، استقراض سازوبرگ نظامی از ارتش، پای کار آوردن ادوات، راه‌اندازی سنگر تطبیق، مقابله با اشغالگران بعثی و سرکشی از خطوط دفاعی تحت امر، نقش کلیدی داشت.

بی‌جهت نیست که سردار سرافراز آزاده، سیدهاشم درچه‌ای، درباره این شهید والامقام می‌گوید: «سالار و سیدالشهدای شهدای عملیات خراسان رضوی، شهید محمد بابارستمی است.»

درنگ

می‌جنگیم، ذلت نمی‌پذیریم. با ضدانقلاب می‌جنگیم ولی سلاح به ضدانقلاب نمی‌دهیم. و بعد ما هم به پیروی از نگاه این مرد الهی همه یک‌صدا فریاد زدیم: «می‌مانیم و تا آخرین قطره خون می‌جنگیم.»

کرد که اول باید تمام سلاح‌های خود را تحویل بدهید و بعد شهر را ترک کنید! پیرو این مهم، یک جلسه اضطراری تشکیل شد. در آن جلسه شکنده، یک مرد از مردان تاریخ‌ساز، بابارستمی که بزرگ ما بود و بصیرت داشت، صلابتی داشت، تدبیر داشت، از جای برخاست و گفت: «برادران!

همه شهر در تصرف و اشغال ضدانقلاب بود. فاصله‌مان هم با آن‌ها به اندازه عرض یک خیابان بود. قاسملو و عزالدین حسینی در شهر رجز می‌خواندند. هیئت حسن نیت و دولت موقت با سران ضدانقلاب وارد مذاکره شد و نتیجه‌اش این شد که «سپاه از شهر بیرون برود.» روز بعد نماینده ضدانقلاب اعلام

سردار جانباز علی فضلی فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول...

رستم

ذلت

نمی‌پذیرد

«در سسقر، در محاصره قرار گرفته بودیم، عزیزان دیگری از تهران و شهرهای دیگر هم بودند. ۲۷۰ پاسدار و بسیجی فقط در یک نقطه از شهر بودیم و

شهیدی هفته



شهید
علی سالاری
کشمشیری
تولد: ۱۳۴۵/۶/۲۰
شهادت: ۱۳۶۳/۱/۱۵
محل شهادت: سرو
نام گرامر: خواجه‌ریح



شهید
حسین ریحانی
تولد: ۱۳۴۶/۱/۱۷
شهادت: ۱۳۶۶/۱/۱۵
محل شهادت: فکه
نام گرامر: خواجه‌ریح



شهید
عباس ابراهیمی
سالاری
تولد: ۱۳۴۶/۹/۲۲
شهادت: ۱۳۶۶/۱/۱۵
محل شهادت: آبادان
نام گرامر: خواجه‌ریح



شهید
مجتبی حامدوفادار
تولد: ۱۳۴۵/۱/۱۰
شهادت: ۱۳۶۶/۱/۱۵
محل شهادت: کردستان
نام گرامر: خواجه‌ریح



شهید
محمدحسن مردرود
تولد: ۱۳۴۵/۵/۱۶
شهادت: ۱۳۶۶/۱/۱۵
محل شهادت: خرم‌شهر
نام گرامر: بهشت‌رضا



۱۹ دی ۱۳۵۹

منطقه عملیات:

غرب- میمک

نوع یا نام عملیات:

خوارزم(ضربت ذوالفقار)

یگان‌های شرکت‌کننده:

ارتش، هوایی و بسیج عشایری ایل خزلعل نتیجه عملیات:

تصرف ارتفاعات میمک و تامین قسمتی از مرز بین‌المللی، ۲۰۰۰ کشته، ۱۴۴ اسیر، انهدام ۶۰ دستگاه تانک و نفربر، ۲ فروند هواپیما، ۳ فروند بالگرد، ۲ تیپ پیاده. این عملیات بزرگ‌ترین و موفق‌ترین عملیات ۶ ماه اول جنگ با عراق بود.

۱۹ دی ۱۳۶۵

منطقه عملیات:

جنوب- شلمچه

نوع یا نام عملیات:

کربلای ۵

یگان‌های شرکت‌کننده:

ارتش، هوایی و بسیج سپاه

نتیجه عملیات:

۵۴۰۰۰ کشته و زخمی و ۲۳۸۵ اسیر. آزادسازی ۱۴ کیلومتر از جاده آسفالت شلمچه بصره. انهدام ۵۰ فروند هواپیما، ۷ فروند بالگرد، ۸۰۰ دستگاه تانک و نفربر. به غنیمت گرفتن ۱۲۰ دستگاه تانک و ۷۰ دستگاه نفربر و ۲۰ عراده توپ

۲۰ دی ۱۳۵۹

منطقه عملیات:

جنوب- آبادان- ماهشهر

نوع یا نام عملیات:

توکل

یگان‌های شرکت‌کننده:

ارتش، ژاندارمری و سپاه

نتیجه عملیات:

با وجود عدم تامین کامل اهداف، انهدام ۹۰ دستگاه تانک، ۶۰ دستگاه نفربر، ۵ دستگاه خودرو و سنگرو مخازن نفت دشمن.

۲۲ دی ۱۳۶۶

منطقه عملیات:

جنوب- عماریه

نوع یا نام عملیات:

ظفر ۵

یگان‌های شرکت‌کننده:

سپاه

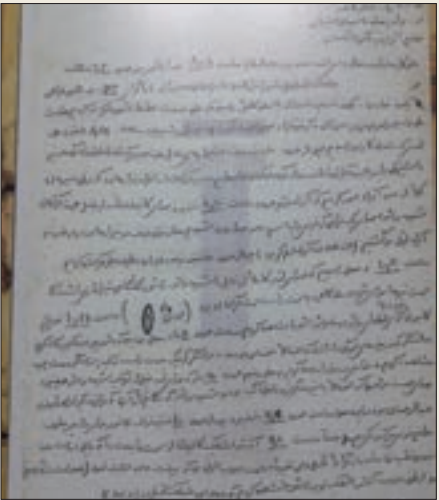
نتیجه عملیات:

نفوذ به عمق ۲۰۰ کیلومتری عراق در استان‌های کرکوک، دهوک و دیاله. انهدام ۳۶ پایگاه حفاظتی دشمن، انهدام مرکز فرماندهی و ستاد ترابری مهندسی و مخابراتی لشکر ۲۱ عراق، انهدام ۴ گردان حفاظتی شهر دیرلوک.

عملیات‌های هفته

گزارش دانشجوی شهیدی از جزیره مجنون

دانشجوی شهید، محمد قاسمیان شیروان، در ۱۲ آذرماه ۱۳۴۲ چشم به جهان باز می‌کند. او سال ۱۳۶۲ در رشته فیزیک دانشگاه فردوسی مشهد پذیرفته و در دانشکده علوم این دانشگاه مشغول تحصیل می‌شود. او که از رزمندگان واحد اطلاعات و عملیات لشکر ۵ نصر بود، در ۱۳۶۵ دی ۲۱ در عملیات کربلای ۵ و در منطقه شلمچه به شهادت می‌رسد. آنچه می‌خوانید، گزارش گشت شناسایی اوست به تاریخ ۳ آبان ۱۳۶۵. یادش گرامی.



بسم الله الرحمن الرحيم

به: اطاع لشکر ۵ نصر

از: برادر محمد قاسمیان شیروان

موضوع گزارش گشتی شناسایی

با توکل به خداوند متعال و یاری ائمه معصومین (ع) ساعت ۸:۵۰ بعد از ظهر روز جمعه ۱۲ آبان ۶۵ به اتفاق برادران (بشیر از قرارگاه و برادران جهانی و میرزایی) با گرای ۱۸۲ درجه با لباس غواصی، یک عدد قطب‌نما، یک عدد دوربین مادون و با اسلحه کلاش به‌وسیله یک بلم به‌سمت خطوط دشمن حرکت کردیم. هدایت بلم به‌وسیله برادر جهانی و میرزایی، گرفتن گرا و تعیین جهت حرکت به‌وسیله برادر بشیر بود.

ساعت ۸:۲۵ دقیقه به محل لودری که مشغول کار بود، رسیدیم. پس از حدود ۱۰ دقیقه، توقف در نیزاهای مقابل جاده جدیدی که مشغول احداث آن هستیم، داشتیم که برادر بشیر تذکراتی را دادند، بعد از آن به حرکتمان ادامه دادیم. مسیر حرکتمان از داخل نیزاهای بود که در طی مسیرمان کلازا سه آبراه عبور کردیم که آبراه دوم حدود ساعت ۱۰:۱۰ دقیقه بود. صدای کامیون و لودر از مقابل جهت حرکتمان شنیده می‌شد. صدای یک عراقی که فردی را به اسم «ساعد» صدا می‌زد، شنیدیم. بعد از مدتی توقف در نیزاهای دوباره به عقب آبراه اول برگشتیم (البته فاصله دو آبراه از هم کم بود). پس از حدود ۱۰ دقیقه توقف دوباره به طرف جلو حرکت کردیم. ساعت ۱۰:۳۰ به محلی رسیدیم که صدای لودر کاملاً از مقابل ما شنیده می‌شد. دشمن گاه‌گاهی تیراندازی داشت که جهت تیرها موازی حرکت ما و گاهی به‌سمت راست جهت حرکتمان بود. ساعت ۱۰:۴۵ نور چراغ کامیونی در سمت راستمان برای لحظه‌ای روشن و خاموش شد.

حدود ساعت ۱۱، ما در محلی بودیم که با دوربین به خاکریز نگاه کردم. سه سنگر که درپه‌های بزرگی داشتند که احتمالاً اجتماعی بودند، دو سنگر کوچک سمت راست و یک یا دو سنگر سمت چپ مشاهده کردم. مقداری در موازات خاکریز به جلو رفتیم، حدود ۲۰ متر که صدای لودر خیلی از نزدیک شنیده می‌شد. همچنین صدای صحبت عراقی‌ها که احتمالاً پایین خاکریز و داخل آب بودند شنیده می‌شد، که نام یکی از آن‌ها که عراقی دیگر او را صدا می‌زد «عبدالرحمان» بود. در این محل ساعت حدود ۱۱:۲۰ دقیقه بود. پس از حدود ۱۰ دقیقه توقف به دستور برادر بشیر به طرف مواضع خودی حرکت کردیم.

ضمناً ساعت ۱۱:۱۰ دقیقه آتش شلیک «کاتیوشا» از سمت راست ما که به دلیل در دسترس نبودن قطب‌نما متأسفانه گرا را اندام ولی تقریباً در جهت جنوب شرقی بود که به پشت جاده اصابت نمود (فاصله اصابت نسبتاً زیاد بود) و از طرف جنوب آتش شلیک توپ دشمن را مشاهده کردم که فاصله، این شلیک از ما خیلی زیاد بود. ساعت ۱۲:۳۰ دقیقه به محل لودر خودی رسیدیم. (لازم به یادآوری است که نگهبانان خودی باتوجه به اینکه ما خیلی خودمان را به آن‌ها نزدیک کرده بودیم، آن‌ها متوجه حضور ما در منطقه نبودند تا حتی مقداری هم از لودر رد شدیم و با صدای خودمان آن‌ها را از ورودمان مطلع کردیم و با دادن اسم شب به طرف مبدأ حرکت کردیم و حدود ساعت یک به مبدأ حرکتمان رسیدیم. والسلام.

روزنامه شهرامید ورزشکاری

شنبه ۱۵ دی ۱۳۶۵

شماره: ۳۲۷

۱۳

SHAHRAHNEWS.IR

پایگاه خبری

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳

۱۳